

## جزوه خلاصه

## کتاب مسئولیت و سازندگی نوشته علی صفایی حائری

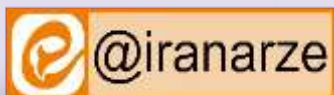
### توضیحات:

- خلاصه شده در ۸ صفحه
- ویژه آزمون آموزش و پرورش
- فقط فصل های ۲، ۳، ۴ و ۱۰
- حیطه اختصاصی

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی مسئولیت و سازندگی، اینجا بزنید

برای دانلود رایگان منبع این جزوه، کتاب مسئولیت و سازندگی، اینجا بزنید

«انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه مجاز می باشد»



### مفهوم تربیت

مراد از تربیت، از آهن ماشین ساختن است و از بشر آدم آفریدن. مراد از انسان، موجود اجتماعی ابزار ساز و یا حیوان ناطق و انتخاب کننده و آزاد و خلاق نیست که این همه تعریف بشر است. این استعدادها و غرایز فردی و اجتماعی و عالی، توضیح آدم نیست. آدم کسی است که بر تمام استعدادهایش حکومت دارد و رهبری دارد و به آنها جهت می دهد. مراد از تربیت، تربیت بدنی و تربیت قومی و قبیله ای نیست. مراد این است که استعدادهای بشر تا حد انسانی رشد کند. مراد از انسان، موجودی است که از سطح غریزه ها بالا آمده در حد وظیفه و انتخاب زندگی می کند. خوراک او، پوشاک او، دوستی او، نشستن و برخاستن و حرکت او، از هوس ها، از غریزه الهام نمی گیرند و هیچ چیز در وسعت روح او موجی ایجاد نمی کند و جز وظیفه آن هم وظیفه ای از خدای او در او حرکتی نمی آفریند.

این حیوان است که به خاطر غریزه ها و با پای غریزه ها زندگی می کند و راه می رود. اما انسان باید از این سطح بالاتر بیاید و از تضادی که در نهاد اوست مدد بگیرد و حرکت کند، آن هم حرکتی نه به سوی آنچه در حد او و پایین تر از اوست. حرکت به سوی وجودی برتر و بالاتر و بی نیاز و بی مانند و نامحدود و دیگر این انسان از بند رهیده و به وسعت رسیده، این انسان دریا دل، با قطره های طوفان نمی گیرد و با جلوه ای و هوسی موج بر نمی دارد.

این ما هستیم که با حرفی شاد می شویم و از حرفی می رنجیم، با صناری قالب تهی می کنیم و این ما هستیم که هوس های ما و هوس های خلق در ما حرکت ایجاد می کند و این ما هستیم که دنیا چشممان را پر می کند و دگرگونمان می سازد. اما آنها که از اسارتها رهیده اند و به عشق حق رسیده اند و در حد وظیفه زندگی می کنند، جز با امر او، جز با حکم او، جز با اشاره او به راهی نمی روند و با یک اشاره اش با سر می روند. آنها که دریا دل شده اند، دیگر این قطره ها حتی این رودها در آنها سرشاری و لبریزی نمی آورد، که رودها از دریا برخاسته اند و به دریا پیوسته اند. آنها که عظمت هستی را دیده اند و دنیا را در میان هستی تماشا کرده اند و زمین را از بالا دیده اند دیگر زمینی را نمی بینند و یا آن را مانند قرص نانی می بینند و به آن قانع نمی شوند که: مآمتع الحیوة الدنيا فی الآخرة إلا قلیل، دنیا در میان وسعت آخرت بسیار ناچیز است. آنها که عظمت هستی و خداوند هستی را دیده اند، به هستی قانع نمی شوند و حتی از بهشت و تمام هستی آزادانه می گذرند که: رضوان من الله اکبر و این روح به عظمت رسیده و از مرزها گذشته دیگر با کم ها تحریک نمی شود و با کوچک ها اسیر نمی شود و جز وظیفه، چیزی در او موج نمی آفریند و شوری نمی آورد.

در این حد بشر آدم می شود و با این عظمت است که بشر به انسانیت می رسد. در این جا مراد از تربیت روشن می شود که تربیت آن راه و آن نظامی است که از بشر انسان می سازد. انسانی که بار امانت را می تواند به دوش بگیرد و قدرتها و صنعت ها و تکنیک های پیشرفته در دست او و در زیر پای او، او را بالاتر و جلوتر می آورد. و این قدرت و ثروت و علم و صنعت برای او غروری نمی آفریند که وظیفه ای می سازد. این ها بار امانت است نه بال افتخار.

### شکل تربیت

از آنجا که انسان با آزادی همراه است و از رقابت و تضاد استعدادهای برخوردار است، نوع تربیت او با تربیت دامها و درختها تفاوت خواهد داشت. تربیت انسان نمی تواند مسخ او و پوک کردن او و غلتاندن او باشد. هر گونه تربیتی که با دست خردم تحقق نگیرد و با انتخاب من همراه نباشد، در واقع مسخ کردن من و نفی کردن من حساب می شود. و این است که تربیت های تلقینی و تقلیدی و تحمیلی و سنتی ارزش نخواهند داشت، حتی ضد ارزش و عامل نفی انسان و آخر سر هم باعث عصیان و طغیان او هستند.

روشهای تربیتی: برای سازندگی و تربیت روشهایی هست:

(۱) با شعارها داغ کردن و با تلقین حرارت دادن

(۲) شاخ و برگ دادن و در سطح کاویدن

(۳) به دوش کشیدن و بغل کردن

(۴) کلیدها و ملاک ها و روش ها را بدست دادن و روشنی دادن و ریشه دادن و زنجیرها را باز کردن.

من جوانی را سراغ داشتم سخت وابسته لباس و قیافه اش بود، حتی وسواسی داشت که پارچه اش از کجا باشد و دوختش از فلان و مدلش از بهمان. برای دوستی با او همین بس بود که از لباسش و اتویش و قیافه اش تحسین کنی و یا از طرز تهیه آن چیزی بپرسی. او عاشق ظاهر سازی و سر و وضع مرتب بود و به این خاطر از خیلی ها بریده بود... تا این که عشقی بزرگ تر در دلش ریخت و با دختری آشنا شد و با هم سفری کردند و در راه تصادفی. جوانک در آن لحظه بحرانی از رنج های خودش فارغ بود و خودش را فراموش کرده بود و به محبوبه اش می اندیشید و سخت به او مشغول بود. او به خاطر پانسیمان محبوبش به راحتی لباس هایش را پاره می کرد و زخم ها را می بست و راستی سرخوش بود که خطری پیش نیامده. هنگامی که عشقی بزرگ تر دل را بگیرد عشق های کوچک تر نردبان آن خواهند بود. ما با همین توضیح می توانیم راز فداکاریهایی را که در تاریخ آمده و به افسانه می ماند، کشف کنیم و حقیقت آن واقعیت ها را بیابیم که چگونه ابراهیم از اسماعیلش می گذرد و خیلی ها از جانشان، آن هم در روی سنگ های داغ و در زیر تازیانه ها و در کنار شکنجه ها؟ آندره زیگفرد در فصل آخر کتاب روح ملت ها می گوید: «بعضی از حادثه ها را عشق می فهمد اما عقل از تحلیل آن عاجز است و به داستان ابراهیم اشاره می کند و نتیجه می گیرد که عقل زبان عشق را نمی فهمد». این نتیجه گیری کاملا اشتباه است و این اشتباه از آن جاست که او عقل فارغ را با عشق عاشق می سنجد، در حالی که باید عقل عاشق را با عشق او سنجید. مگر این یک دستور نیست که مهم را فدای مهم تر کن. بر پایه همین دستور و همین عقل، ابراهیم اسماعیلش را قربانی می کند.»

ابراهیم به چیزی مهم تر از اسماعیل رسیده و حتی به نزدیک تر از خود به خود، رسیده و این است که به دستور عقل خود، مهم را فدای مهم تر می کند، گر چه عقل دیگران به این مهم تر نرسیده باشد. او می بیند که اسماعیلش در کنار یک آوار و با یک ضربه از سم اسبی به مرگ می رسد و جانش را می بازد. ابراهیم می خواهد، این جان از دست رفته را بدست بیاورد و در راهی و در جهتی آن را به جریان بیندازد. ابراهیم می خواهد به رشد برسد و به رشد برساند و این است که با آن دستور، خودش را بدست میگیرد و اسماعیل را می بندد و کارد می کشد و هنگامی که می بیند به او کمک نمی دهد و رگ ها بریده نمی شوند و خون ها بیرون نمی ریزند، سخت خشمگین می گردد و کارد را بر زمین می کوبد. و اگر همین کار را نمی کرد در امتحان باخته بود، که عشقی نبوده و سنجشی نبوده، فقط حرفی بوده و سخنی.

اما خدای ابراهیم... او نمی خواهد اسماعیل ها کشته شوند، او می خواهد ابراهیم ها آزاد شوند و رشد کنند و به قرب و رضوان دست بیابند. ابراهیم کارش را تمام کرده بود و به آزادی رسیده بود. و جز این کاری نیست، که حتی اعمال مقدمه هستند و اگر کسی مقدمه را بیاورد و به این آزادی نرسد، کاری نکرده، اگر کسی اسماعیل را بکشد و اسیر این کشتن و این آزادی باشد، کاری نکرده که در هر حال در اسارت است، بی جهت نیست که می گویند: نیه المؤمن خیر من عمله.

در هستی برای همه و برای هر سطحی از درک و شهود نشانه ها و راه هایی گذارده اند، از تضادهایی که حکمت خلقت یعنی حرکت را به انسان گوشزد می کند تا ساخت خاص انسان که جز با طرح وحی هماهنگ نبوده و جز با دین به قرار نمی رسد. اینها چیزی بیش از علامت را در خود دارد که آدمی را به اشهاد بر خویش و شهادت حاکمیت او می رساند و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم قالوا الست بربکم قالوا بلی و تا درک ضرورت وجود پاداش و عقاب می رساند.

برای سازندگی و تربیت باید از اعماق شروع کرد. هنگامی که می خواهیم رفتار و گفتار کسی را عوض کنیم، هنگامی که می خواهیم لباس کسی را دگرگون کنیم، باید پیش از این مرحله، عشق ها و علاقه هایش را عوض کنیم و ناچار شناخت هایش را و ناچار فکر هایش را، که ادامه تفکر، شناخت است و ادامه شناخت، عشق و ادامه عشق، عمل ما عاشق آفریده شده ایم فقط معشوق ها را انتخاب می کنیم و برای این انتخاب است که باید آنها را بسنجیم که چه می دهند و چه می گیرند. خداوند در تکمیل هدایت خویش و برای اتمام حجت، فرستادگانی را به سوی مردم می فرستد تا از یک سو عذری باقی نماند و از سوی دیگر هر آنچه برای حرکت و اوج گیری انسان مورد نیاز اوست در دسترسش قرار بگیرد. این اتمام حجت، پس از رسول با امامان و اوصیاء ادامه می یابد و زمین هرگز از حجتی که محور هدایت باشد خالی نمی ماند تا حجت های خدا و راه های او از دست نروند. اینان محورهای هدایتند چه آشکار و شناخته شده باشند و چه پنهان و در پرده و پنهان.

### گسترده‌گی مسئولیت تربیتی

مسئله تربیت و سازندگی بزرگ ترین مسئولیت ما در این قرن وحشی است. این اولین مسأله است، زیرا هر بقالی، بنایی، نجاری، طبیعی و مهندسی باید قبلا تربیت شود و نه تنها تربیت که مربی دیگران هم باشد. این سازندگی اولین و بزرگ ترین وظیفه است و با سایر مشاغل و برنامه ها منافات ندارد.

چراغ روشن در هر کجا که هست می تواند نور بپاشد و راه را روشن کند. مسأله این است که ما به چای ها، آجرها، درها و دیوارها، بیش از هر چیز فکر کرده ایم و خود را در زندان زندگی بسته خود محبوس ساخته ایم و در قبرستان تکرارها مدفون نموده ایم و با کمان نیست که پوسیده ایم و از دست رفته ایم و خودمان بزرگ ترین مجهول مانده ایم.

هر کس افراد تحت اختیارش را برای محیطی که در نظر دارد، تربیت می کند. من فرزندم را برای خانه ام، استاد شاگردش را برای جامعه محدودش و یک دانشمند، انسان را حداکثر برای این زمین و برای هفتاد سال زندگی، تربیت می کند و بر طبق شرایط موجود، بارور و شکوفایش می سازد. ولی انسان فرزند خانه و جامعه و حتی دنیای محدود و سرزمین خاکی نیست انسان سرمایه های زیادتری دارد. انسان فرزند تمام هستی است و تا بی نهایت راه در پیش دارد. لذا باید طوری تربیت شود که در تمام این عوالم و در تمام این مسیر بتواند چه بکند و چگونه بماند و چگونه برود. وقتی که ما مرزها را برداشتیم و دیوارها را شکستیم و با این دید وسیع به هستی و به انسان نگاه کردیم و با این جهان بینی به فکر تربیت افتادیم ناچار مسائل به صورت دیگری طرح می شوند و راه حل پیدا می کنند.

### دیدگاهها

جواب صحیح این سؤال در گرو طرح صحیح این سؤال است که ما به هستی و به انسان از چه دیدی نگاه می کنیم و او را چگونه می شناسیم. وقتی که انسان یک دهان و یک تن باشد، ناچار باید طوری تربیتش کرد که آبخور و آخورش را بدست بیاورد و نیازهایش را مرتفع کند و در صورت اصطکاک و برخورد منافع، قدرت از میدان به در کردن حریف را داشته باشد. وقتی که انسان فرزند خاک باشد باید طوری تربیت شود که با قانون های حاکم بر این خاک و بر این سرزمین درگیر نشود و باید طوری تربیت شود که طرز بهره برداری را بشناسد. اما در آن جا که ما هستی را با وسعتی شناختیم که تا بی نهایت راه دارد و انسان را به عظمتی شناختیم که این هستی را زیر پا دارد. ناچار انسان به گونه ای تربیت می شود که با قانونهای حاکم بر این عوالم درگیر نشود و به گونه ای تربیت می شود که استعداد و سرمایه هایش در تمام این عوالم کارگشا باشند و با قانون هایی دمخور می شود که در تمام این عوالم تجربه شده اند و شناخته شده اند و وضع شده اند و برای مسائلی می کوشد که در این بی نهایت فرصت، آمد و شد دارند و ناچار مربی این انسان عظیم، در این پهنای هستی و این وسعت گسترده وجودی می تواند عظیم تر و وسیع تر باشد. وجود محیط و آگاه و در عین حال مهربان و دلسوز وجودی آگاه از ما و استعدادهای بی نهایت ما و آگاه از هستی و قانونهای بی شمار آن است. وجودی مهربان و دلسوز برای رشد ما و کمال ما و سعادت و بهزیستی ما و چه وجودی آگاه تر از خداوند هستی و انسان، که انسان را آفرید و هستی را برای انسان آفرید و چه وجودی مهربان تر از او که مهربانی ها را پدید آورد و محبت ها را در دلها ریخت و غریزه حب بقا و حب نفس را در درون ما گذاشت و ما را با خود مهربان کرد. راستی که او از من به من نزدیک تر است که مرا با او آشتی داد و او را آشنا کرد و مرا با او مهربان کرد و غریزه حب نفس را در من شعله ور ساخت.

مربی انسان جز آفریدگار انسان نیست، رب اوست و مربی اوست و دیگران باید درس تربیت را از او بگیرند و راه تربیت را بیاموزند. این بکن نکن های من قانون هایی هستند که من بر اساس قانون های موجود در طبیعت و شناخته شده برای خودم آن ها را وضع کرده ام. دنبال کرده ام. حکم و دستور، تنها برای اوست: "ان الحکم الا" و دیگران باید از او بگویند و از او بگیرند. خداوند هستی و مربی انسان، انسان هایی را تربیت می کند "يُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَهُمْ تَطْهِيرًا" و پلیدی ها را از آن ها می زداید و به وسیله ی وحی، آن ها را با قانون ها و دردها و داروها آشنا می سازد.

### ویژگی های مربی

کسانی می توانند مربی انسان ها باشند که به دردها و درمان ها و به وضع روحیه ها آگاهی داشته باشند. آگاهی از دردها و درمان ها را باید از وحی - از کتاب و سنت - به دست آورد، چون اوست که از استعدادهای انسان و قلمرو استعدادهای او و از قانونهای حاکم بر این دو آگاه است و درگیری ها و دردها و درمان ها و راه حل ها را می شناسد. برای شناخت روحیه ها می توان از تجربه برخورد، از آموزش و تعلم و از لطافت روحی و فرقان استفاده کرد. این فرقان روحیه ها را از یکدیگر جدا می کند و وضع و زمینه و طرز برخورد را مشخص می نماید، چون همه را نمی توان با یک چوب پیش برد و با یک روش تربیت کرد. مربی به وحی و فرقان نیازمند است. برای رسیدن به وحی و استفاده کردن از آن به اصول و کلیدهایی نیازمندیم که در کتاب روش برداشت از قرآن از آن سخن رفته است. اما فرقان نیرویی است که در مرحله اطاعت و تقوا به انسان ارزانی می شود، «إِن تَقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ لِرِزْقِكُمْ فَتًا» یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یزیکم کللین من رحمته و یجعل لکم، اگر به تقوا برسید خداوند برای شما فرقانی قرار می دهد. نتیجه تقوا و ایمان، رحمت وسیع و نورانی است که خط مشی انسان را مشخص می کند و نشان می دهد و رابطه این فرقان و تقوا این گونه توضیح می یابد. با طرح سوال، حرکت فکری آغاز می شود و با حرکت فکر به شناخت ها می رسیم و با این شناخت ها به عشق ها و لطافت های روحی و با این عشق و لطافت به اطاعت و فرا تقوا نتیجه حرکت ها و ورزش ها و تجربه های مستندی است که از حرکت انسان بدست می آید.



می توان از حادثه ها درس گرفت و لقمان وار از بدها خوبی آموخت. می توان از بند مربی آزاد شد و خود سر به راه افتاد. این توانایی هست، اما باید غرامت سنگینی پرداخت. خودسری و تک روی و تجربه و آزمایش، ناچار با شکست ها و یأس ها و خستگی ها و ناتوانی ها و از دست رفتن ها همراه است. سلمان وار در جست و جوی مربی رفتن، آسان تر و پر بارتر از لقمان وار از بدها ادب آموختن است. آنجا که مربی در دسترس نیست، آنجا نمی توان بی ادب نشست که می توان از بی ادب ها، ادب آموخت. ضرورت مربی، با این دید آشکار می شود که ما در راهی گام بر می داریم که امید بهره برداری از تجربه هایش نیست و تنها یک قمار، یک ریسک است... چه بسا بهره بدهد و چه بسا نابودی بیافریند. آنها که خود سر راندگی یاد گرفته اند، اگر با آموزش و یا مربی همراه می شدند، هم سریع تر و هم راحت تر به نتیجه می رسیدند و از خطرهای می رهند، چون خطرهای شکست، پاس، خستگی، وازدگی و از دست رفتن در پیش هست. فقط آنجا که درماندن خطر حتمی، باشد، باید به راه افتاد چون در رفتن احتمال نجات هست و احتمال نجات، مرگ قطعی را محکوم می کند. در این سطح می توان از بدها و بدیها، بهره گرفت و مرگ ماندن را با نجات رفتن کنار زد. در این حد ضرورت، از ضرورت مربی می توان چشم شست و می توان به راه افتاد. گرچه در این حد، باز مربی، نفی نشده، که شکل عوض کرده است و انسان از مورچه ها و بی ادبها، برای خود، مربی و آموزگار گرفته در بحث آموزش این مسأله بازتر می شود، که همراه مربی می توان از هر حادثه درس گرفت و حتی از بدی ها خوب استفاده کرد. در این بحث باید گفت که هنگام نبود مربی، ضرورت حادثه و درک تنهایی و شوق رفتن و بارور شدن، خود آموزگار و مربی ما خواهند شد و استعدادهای را که ما را بارور خواهند نمود. مربی به وحی و فرقان نیامند است. برای رسیدن به وحی و استفاده کردن از آن به اصول و کلیدهایی نیازمندیم که در کتاب "روش برداشت از قرآن" از آن سخن رفته است.

اما فرقان نیرویی است که در مرحله ی اطاعت و تقوا به انسان ارزانی می شود. "ان تتقوا ایجعل لکم فرقانا"

#### اسارت ها

بشر اسیر نیروهایی است که او را به خود می کشند و در خود فرو می برند.

(۱) غریزه ها و میل ها او را آزاد نمی گذارند.

حب نفس، حب دنیا، حب لذت، حب شهرت و سایر غریزه ها در او حکومت دارند و او را به هر طرف می کشند.

(۲) حرف های مردم او را از تعالی باز می دارند و نیاز به مقبولیت، نیاز به تعریف، او را دهن بین خلق می سازد و او نیز همان را نشان می دهد که مردم می خواهند و مردم می گویند.

(۳) جلوه های دنیا و زینت های آن، چشم او را پر می کنند و دل او را به دنبال می کشند و ما دیده ایم که چه جنایت ها و یا چه فداکاری هایی به خاطر جلوه های دنیا و حرف های خلق رخ داده است. چه خون هایی در این راه ریخته و چه سرهایی در این راه رفته و چه کوشش هایی که - بشر، اسیر این نیروهاست و شوخی نیست. این نیروها در اعماق روح او نفوذ دارند و در نهاد او پا گرفته اند و در خون او نشسته اند. از این گذشته بشر گرفتار دشمنی است که هیچگاه او را رها نمی کند و او را گرفتار و پایند می سازد. این دشمن، این شیطان نقطه های ضعف او را مورد حمله قرار می دهد و او را از دو طریق بیچاره می کند:

(۱) نفس او و هوس های او را تحریک می کند، وسوسه می کند، اغوا می کند.

(۲) جلوه های دنیا را زینت می بخشد و هیچ ها را آن قدر بزرگ می کند که انسان را به بند می کشد و به زنجیر می اندازد.

#### عشق بزرگ تر

برای تربیت انسان و برای ساختن بشر باید در او عشقی آفرید که از تمام غریزه ها نیرومندتر باشد و باید در او نیرویی گذاشت که تمام زنجیرها را با خود بردارد و تمام نگهبان ها را همراه بکشد و مادام که این عشق عظیم و این نیروی بزرگ در انسان نیاید و پا نگیرد، برای انسان حرکتی نخواهد بود و از بند اسارت ها نجاتی نخواهد یافت. قرآن می گوید: «والذین آمنوا أشد حبا لله آن ها که به سوی حق گرویده اند و به سوی الله آمده اند، از عشق، از محبت شدیدتری نسبت به حق برخوردارند.

ما از محبوب های خود به خاطر محبوب تری چشم می پوشیم و خوب را فدای خوب تر می کنیم و آنچه با اهمیت تر است انتخاب می کنیم. با آن که پول را دوست داریم می دهیم تا به آنچه بیشتر می خواهیم برسیم. با آن که جان خود را دوست داریم از جان خود می گذریم تا به آزادی دست عشق شدیدتر و حب الله برسیم که ما را از اسارت غرایز و حب نفس و حب دنیا آزاد می کند.

ابراهیم با آن که اسماعیل را دوست دارد و خیلی هم دوست دارد، در راه حق و به خاطر دستور او قربانی می‌کند. چگونه می‌توان این عشق را در نهاد انسان برافروخت؟ و چگونه می‌توان او را از محبت سرشار کرد؟ جواب این سؤال خیلی ساده است. ما چه وقت عاشق یک پارچه، یک ماشین و یا عاشق ثروت و قدرت می‌شویم، هنگامی که آن را می‌شناسیم و ارزش آن را می‌یابیم، همان وقت به سوی او می‌شناسیم معرفت و شناخت، عشق را سبز می‌کند و به وجود می‌آورد.

شناخت خوبی‌ها در انسان عشق را زنده می‌کند و شناخت بدی‌ها نفرت را و این عشق و نفرت انسان را به حرکت می‌اندازند، جلو می‌آورند و یا فراری می‌دهند بهتر بگوییم، ما عاشق آفریده شده ایم، با سنجش و مقایسه، معشوق و معبود را انتخاب می‌کنیم. عشق و نفرت و ترس در ما هست. ما با شناخت‌ها و مقایسه‌ها، به این‌ها جهت می‌دهیم و آنها را رهبری می‌کنیم.

### معرفت و شناخت را چگونه بدست بیاوریم؟

با تفکر و تجربه، با این دو عامل، انسان به شناخت‌ها می‌رسد. علوم و معارف انسان در طول قرن‌ها، از همین راه بدست آمده و رشد کرده و جوانه زده است. پس تفکر سنگ اول رشد انسان و زیر بنای تربیت او و سرنخ این کلاف سر درگم است. ادامه تفکر، شناخت است و ادامه شناخت، محبت است و ادامه محبت، حرکت و عمل و آزادی و رشد و تکامل و آدم شدن و آن شدن البته تفکر به تنهایی کافی نیست. ذهن ما مانند معده احتیاج به مواد خامی دارد که آن را هضم کند، شیره اش را بمکد و آن را تبدیل به انرژی، تبدیل به عمل کند. فکر ما نیز نیازمند مواد خامی است که آنها را هضم کند و به معرفت و عشق و عقیده و به عمل تبدیل بنماید. برای رشد انسان، فقط تفکر نتیجه بخش نیست. تفکر احتیاج به تدبیرها و مطالعات و مواد خام دارد و این هر دو باز احتیاج به اصل دیگری دارند، اصل تعقل و سنجش شناخت‌هایی به مقایسه و سنجش و به نظارت عالی نیازمند است. چون عقل دو نظارت دارد: یکی بر راه‌هایی که فکر ارائه می‌دهد و دیگر بر هدف‌هایی که فکر برای نشان دادن راهش می‌کوشد و تلاش می‌کند. با سنجش راه‌ها و سنجش هدف‌هاست که انتخاب امکان‌پذیر می‌شود. شناخت و انتخاب و عمل نتیجه تدبیر و تفکر و تعقل است و این هر سه نیاز به کسی دارند که آنها را رهبری کند و کنترل نماید، که گفته‌اند: «هَلْکَ مِنْ لَیْسَ لَهُ حَکِیْمٌ یُرْشِدُهُ»، آن کس که با حکیم راهنمایی همدست نیست به هلاکت رسیده است.

مربی حکیم و رهبر دانا می‌تواند ما را از نزدیک‌ترین راه‌ها به مقصد برساند و مربی سه‌کار را عهده‌دار است:

۱) تزکیه و آزادی

۲) تعلیم و آموزش

۳) تذکر و یادآوری

تدبیر و تفکر و تعقل سنگ اول تربیت انسان هستند و این همه به مربی و رهبر نیازمندند و رهبر سه وظیفه تزکیه و تذکر را به عهده دارد. این نظام و این طرح تربیتی طراحی است که قرآن در سه آیه به آن اشاره کرده است:

قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنَّیْ وَ فُرَادِیْ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُرَآیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ ذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ

### آزادی و تزکیه

کسی که می‌خواهد راه را بیاید و به حقیقتی برسد، تنها این برایش کافی نیست که تفکراتی داشته باشد، گرچه تفکر زیربنای تربیت و عامل رشد است. ما می‌بینیم چه بسیارند کسانی که با تفکراتی وسیع، نه تنها به حق نرسیده‌اند، بلکه با مایوس شده‌اند و مانده‌اند و یا منحرف گردیده و رفته‌اند و این هر دو دسته کم نیستند و مشخص هم هستند کسی که می‌خواهد به مقصد برسد باید هم راه برود و هم از راه برود و در راه شروع کننده و گرنه رفتن تنها، بدون نتیجه است. یک محقق هنگامی به حق می‌رسد که تحقیق صحیحی را شروع کرده باشد و روش صحیحی را به کار گرفته باشد و این است که باید محقق قبل از هر چیز خود را از کشش هر عقیده و هر مکتب آزاد کند. فکر انسان همانند یک قطب نما می‌تواند راه را روشن و مشخص کند، به شرط این که یک قطب نما تحت تاثیر کشش‌ها و جاذبه‌ها قرار نگرفته باشد. ما که در این عالم خود را خرج می‌کنیم، خرج چه کسی شویم که سزاوارتر باشد؟

که علی می‌گفت: "مَا عَبَدْتَّكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِی جَنَّتِكَ لَکِنْ وَجَدْتَّكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ". راستی مگر دل من و خلق و دنیا و شیطان چه به من داده‌اند؟ چه بهشت و جهنمی دارند که حاضر آن‌ها را بپرستم و از تو دست بشویم؟ و این عبادت احراز و آزاد مردان اسن نه عبادت تجار و سودگران و یا عبادت عبید و بنده‌ها

هستند کسانی که از استعدادهای نیرومندی سرشارند و این‌ها می‌توانند خود سرانه کاری را شروع کنند و حتی به نتیجه‌های عالی هم برسند، می‌توانند در خیاطی، تجاری و یا برق و مکانیک خود سرانه و بدون استاد، کاری را پیش ببرند، اما همین‌ها مجبورند که یک قسمت از استعدادهای وسیع خود را در راه‌ها و بیراهه‌ها مصرف کنند تا راه بیابند و سرنخی را بگیرند و پیش‌بنازند. اگر همین‌ها، از استادی بهره‌مند می‌شدند و آموزش می‌دیدند مسلماً به پیشرفت‌های زیادتری می‌رسیدند و بهره‌های زیادتری می‌گرفتند. این مسأله نباید ما را قریب بدهد که اینها خودسرانه بدون استاد به جایی رسیده‌اند و ماهر شده‌اند. باید این را بسنجیم که همین‌ها در صورت آموزش چه قدر پیشرفت بدست می‌آوردند و در ظرف چه مدتی به مهارت و استادی می‌رسیدند؟ غفلت از همین نکته باعث می‌شود که افرادی تنها و بی‌اعتنای به استاد از گوشه‌ای شروع کنند و در نتیجه شکست‌ها و تجربه‌ها، یک مقدار از استعداد خود را به هدر دهند و یا در مواجه شدن با سختی‌ها و بیراهه‌ها به یاس و در نتیجه به رکود و یا نفرت گرفتار شوند.

مربی باید در برابر این تک‌روی و خودسری، آگاهانه موضع بگیرد، چون این تک‌روی‌ها و خودسری‌ها معلول هستند و علت‌ها و انگیزه‌هایی دارند، از قبیل ناامیدی از یافتن مربی و یا برخورد با روحیه‌های فاسد و یا سرخوردگی از مربی‌نماهای سرد و بی‌حال و یا عوامل دیگری از قبیل غرور، خودخواهی، تکبر و سایر عوامل که می‌توانند انسان را از مربی و استاد جدا کنند و به خودسری و تک‌روی بکشانند و به هلاکت او و یا از دست رفتن استعدادهای وسیعش کمک نمایند. مربی باید با این دسته به گونه‌ای رفتار کند که غرورش را نشکند و حتی در لباس شاگردی به آنها درس بدهد و به آنها بشارت بدهد و آنها را امیدوار کند که مربی بزرگ هستی خداست و او دل‌های مشتاق را تنها نمی‌گذارد. مربی بزرگ هستی، آنها را می‌خواهد حرکت کنند رها نمی‌کند بلکه رهبری می‌نماید. آنها که یافته‌اند که باید بروند اما از راه بی‌خبرند و راهنمایی ندارند به هدایت او خواهند رسید و به راه دست خواهند یافت. «الذین جاهدوا فینا لنهذبهم سبلنا»، «و من یؤمن بالله یهد قلبه». تا حدی که در کلاس هستی از مورچه‌ها می‌تواند درس بگیرند و از حرکت ابرها و جنبش برگها و ریزش باران و لرزش موج و از تاریکی و نور می‌توانند حقیقت‌هایی را بیابند و پیش بروند. بسیاری را می‌شناسم که هنگام خواستن و طلب، به راه رسیدند و پیش‌تاختند در حالی که هیچ‌امیدی به رستگاری و نجات آن‌ها نبود. اوست که افراد را با هم جمع می‌کند و رابطه‌ها را تنظیم می‌کند «یجمع بیتنا ربنا... و هو الفتاح العلیم».

آن دیدارهایی را که ما تصادف می‌پنداریم و یک برخورد سطحی حساب می‌کنیم با نقشه‌های دقیق او همراه هستند و از هدایت او برخوردارند و کاملاً حساب شده‌اند. آنها که خود را تنها می‌بینند باید این نکته را در نظر بگیرند و خیال نکنند که تنها هستند و مربی در میان نیست. او پیش از این که انسانها پراکنده شوند، آدم را (مربی را در زمین گذاشت و راه‌ها را نشان داد). مربی بزرگ اوست و هر کس بخواهد و طلب کند و خود را به او واگذار نماید، او را همراه خود خواهد دید و عهده‌دار خود خواهد یافت و آموزش او را شروع کرده و برخوردهایش را تنظیم خواهد نمود و راه را در پیش‌پایش باز خواهد کرد و مربی را در دسترسش قرار خواهد داد.

و این مربی از لطافتی برخوردار است که انسان را در خود نگه نمی‌دارد و به خود مشغول نمی‌کند. این مربی همچون پل انسان را به حق می‌رساند، نه آن که همچون سدی او را در پشت خود نگه دارد. این مربی مثل شیشه نگاه را عبور می‌دهد و به حق متوجه می‌کند. ملاک مربی همین است، نه چشم‌بندی‌ها و خود‌نمایی‌ها و مرتاض‌بازی‌ها که گفته‌اند: «العالم من یدکرکم الله رؤیته». ملاک عالم را نه علم معرفی کرده‌اند و نه چشم‌بندی و مرتاض‌بازی، عالم کسی است که از دیدار او به یاد حق بیفتیم و در او پایبند نشویم و او را بت نگیریم.»

همین و راستی که در اثر نادانی و چشم‌پوشی از ملاک‌ها، انسان به چه دره‌هایی سقوط می‌کند و در چه سنگلاخ‌هایی می‌ماند و به چه ناحق‌هایی دل می‌بندد. خیال می‌کند خوراک کم، لباس کم، مرتاض‌بازی، چشم‌بندی و یا تسخیر و تصرف و یا از دل خبر دادن و از ضمیر حکایت کردن و یا علوم دیگر ملاک مربی است.

ما باید ببینیم مربی و عالم چه چیزی را در ما زنده کرده‌اند؟ خود را و یا حق را و یا دنیا را و یا خلق را؟ و ببینیم ما، در او چه چیزی را زنده کرده‌ایم؟ هواها و هوس‌ها را، طمع‌ها و حرص‌ها را، ریاست‌طلبی‌ها و تفرعن‌ها را و یا مسئولیت و توأسی به حق و توأسی به صبر را؟ مربی اگر از مسئولیت‌های الهام بگیرد و از توأسی به حق الهام بگیرد، ناچار حق را در ما زنده می‌کند و ما را به او نزدیک می‌نماید و از غیر او آزاد می‌سازد. این چنین مربی نگاه‌هایش درس است و سکوتش درس است و حرف‌هایش درس است. این مربی از مورچه‌ای و یا برگ خشکی و یا شاخه‌ی پرباری و یا شب آرامی و غروب زردی به ما درس می‌دهد، «ما من شی یراه عینک إلا و فیه موعظه»، هر چه دیده‌تو بر آن بیفتد می‌تواند برای تو درسی و موعظه‌ای باشد. اگر ما گوش‌باشیم، تمام هستی درس است و اگر ما چشم‌باشیم تمام هستی راه است. و این راه‌ها را، راه‌رفته‌ها می‌شناسند

و با نگاهشان، سکوتشان، توجه شان و با خنده و گریه و آمدن و رفتنشان، تو به راه‌ها می‌رسی و راه‌ها را می‌بینی و از شور و عشق و سوز و سازشان به راه می‌افتی و از وارستگی و آزادی آنها، آزاد می‌شوی.

راستی این نورها هستند که راه را روشن می‌کنند و حق را نشان می‌دهند و او را یادآوری می‌کنند، نه شکل‌ها و شمایل‌ها و فرعون‌ها و راهزن‌هایی که خلق را به خود می‌بندند و در خود می‌کشاند و به آنها درس اسارت و بندگی می‌دهند نه درس آزادی و آنها را بت پرست می‌سازند، نه موحد آگاه و این نورها در راه هستند. کسی که بخواهد و طلب کند، در راه با این‌ها برخورد می‌کند و از نور آنها بهره‌مند می‌شود و از عشق و حال آنها عشق و حال می‌گیرد. و این بشارت برای کسانی است که سرخورده‌اند و خود را تنها خیال کرده‌اند. هیچگاه خود سر نمی‌توان به راه رسید که باید طلب کرد و پرسید و در راه نمی‌توان بدون امام، بدون راهنما، بدون مربی بود که شیطان‌ها در کمین هستند. و مربی شکل مخصوص و رنگ مخصوص ندارد. هر کسی که ما را به او برساند و او را یادآوری کند عالم است و مربی است و راهنماست.

## هنگام تربیت صفحه

هنگام تربیت چه کسی؟ چگونه؟ با که؟ در چه وقت و در چه موقعیت می‌تواند، مسئولیت خویش را بهتر انجام بدهد و بار سنگین امانت را به مقصد رساند؟ اینها سؤال‌هایی بودند که باید پاسخ می‌گرفتند. زرگرهای آگاه، نه بی‌حساب، که با روش دقیق و نه بر روی هر سفال، که بر روی طلای ناب و نه همین طور و بی‌مقدمه، که پس از کوره گذاشتن و قالب ریختن و لای گیر مبردن، کار خود را شروع می‌کنند و از خاک‌ها گوشواره‌ها بیرون می‌کشند و از شمش‌ها جلوه‌ها و چهره‌ها. در فصل‌های گذشته، از مسئولیت تربیتی، از مربی، از روش، از روحیه‌ها و استعدادها سخن رفت و حتی به هنگام مناسب و به شرایط کار اشاره‌ها شد. اکنون بجاست که به طور فشرده و دسته‌بندی شده، دوباره توضیحی بدهیم و مسائلی را مطرح کنیم.

پس از ارزیابی و شناسایی و آشنایی و دوستی و جذب و صیبت و زمینه‌سازی و آمادگی دادن.

(۱) نوبت پرداختن و ساختن و از روش‌های مستقیم و غیر مستقیم استفاده کردن است. از استدلال و برهان گرفته تا نمونه عملی و داستان آن روش‌ها و برنامه‌ها، مادام که با این شرایط و زمینه‌ها همراه نباشند نتیجه‌ای نمی‌دهند. مادام که زمین، آماده و زیر و رو نشود، بذره‌های عالی هم، طعمه پرنده‌ها خواهند شد و حاصلی نخواهند آورد. کسانی که قبل از جذب کردن و لای گیر گذاشتن، سوهان زدن را شروع می‌کنند و به پرداخت می‌پردازند، فقط طرف را به رقص در می‌آورند و زم می‌دهند. کسانی که پیش از گرم شدن تنور، نان می‌چسبانند، نان مرغوبی بدست نخواهند آورد. آنها که دمل را پیش از مرهم گذاشتن و رسیده شدن نشتر می‌زنند، جراحی را عمیق تر و ناسور خواهند ساخت. آهن مادامی که شناسایی نشود و بیرون نیاید و ذوب نشود و قالب نبیند، شکل نمی‌گیرد. آهن سرد، پتک نمی‌پذیرد، که برمی‌گرداند. آهن تفتیده، آن هم در زیر پتک نه با مشت و بر روی سندان ضربه‌ها را می‌پذیرد و به لرزش می‌رسد.

## (۱) ارزیابی و شناسایی

برای شناسایی زمینه‌ها میتوان از راههای شناسایی، علامتها، برخوردها و تجربه‌ها، لطافتها و نورانیت‌ها، استفاده کرد.

علامت‌ها: بر اثر کار و تجربه و بر اثر آموزش و تعلیم شناخته می‌شود.

برخوردها: آنجا که علامتی در دست نیست و یا علامت‌ها مبهم و غیر مشخص هستند باید یک احتمال را آزمایش کرد

لطافت‌ها: بر اثر حرکت‌های فکری و عقلی و حرکت روحی و حرکت علمی در انسان نیروهای تازه‌ای به جریان می‌افتد و بینش‌ها و دیدها و نفوذها و دقت‌های جدیدی شکوفا می‌شوند و در زمینه‌ی او چشم دیگری پل باز می‌کند، و با این چشم آنچه نهفته و مجهول هست، آشکارو مشخص خواهد گردید.

## (۲) آشنایی و دوستی

بعضی‌ها در نگاه اول آشنا هستند، زود انس می‌گیرند و دیر می‌برند. در همان نگاه اول گویا سال‌ها با هم بوده‌اند. بعضی‌ها هم این دمخوری و آشنایی را ندارند، اما ساده و مهربان و یک‌رو هستند. دسته‌ای دیگر هم دیرجوش و دیرآشنا هستند. به سختی به خود راه می‌دهند و با اکراه، دمخور می‌شوند. و دسته‌ای دیگر خشن و ناهم‌رنگ‌اند، نه عمیق و پیچیده، بلکه خشن و ناهم‌رنگ.

## (۳) جذب و صمیمیت

با شروع دوستی باید به پرورش آن پرداخت. هنگامی که دانه را در زمین کاشتی، باید به آن بپردازی و از آن پاسداری کنی، آنها که دانه را می‌ریزند و می‌روند و بهره‌ای



نمی‌خواهند... یا دیوانه‌هایی هستند که سنجشی ندارند و یا غافل‌هایی هستند که توجهی نکرده‌اند و با سفیه‌های که قییم می‌خواهند، وگرنه کشاورز آگاه که عاقل است و نیازهایش را می‌شناسد و زمستان خیس را در پیش دارد، دانه‌ها را به زمین نمی‌دهد که از زمین گرسنه‌تر را سراغ کرده است. هرگاه نتیجه‌ای ندیدند دوستی را قطع می‌کنند و راه را می‌بندند. این‌ها بی‌حساب دوست نمی‌شوند و بی‌حساب به دوستی ادامه نمی‌دهند. اگر مطلوب را بدست آوردند، با هم به سوی هدف سفر می‌کنند و در این سفر، همسفرهای راه‌حق خواهند بود، وگرنه از هم می‌برند، که مومن اگر یاری ندید، بارها را به دوش نمی‌کشد و در پشت سنگ‌ها نمی‌ماند. او سدها را می‌شکند و سنگ‌ها را به زمین می‌سپارد مؤمن، بارهایش توشه‌های راه‌درازش هستند. دوستی و دشمنی رفت و آمد، مهمانی و میزبانی‌ها، همه و همه با این دید همراه است. او می‌کوشد که تمام کارهایش یک کار باشد. او می‌خواهد که تمام کارهایش یک کار بشود... این یکپارچگی چگونه بدست می‌آید؟ جز با یک جهت شدن کارها و یکسره شدن برنامه‌ها؟ اینها دیگر چیزی به نام خارج از برنامه ندارند... که تمام کارشان، با برنامه می‌خوانند... این‌ها وقت کم و کار زیاد را فهمیده‌اند... و نظم را فهمیده‌اند، و در نتیجه می‌خواهند در این فرصت کم، به مقصد برسند، و چاره‌ای ندارند جز این که منظم شوند و با ملاک اهمیت گام بردارند... و آن دید و این درک از نظم، آنها را به یکسره کردن کارها و یک جهت کردن برنامه‌ها وادار می‌سازد و در نتیجه، آنها با کارهای گوناگون، یک کار بیشتر ندارند... که کارها خود مهم نیستند، مهم جهت کارها و جهت عمل‌هاست. و این‌ها بیشتر از یک جهت ندارند و بیشتر از یک محرک نمی‌خواهند و شکل کارشان با این محرک و با این جهت حرکت، هماهنگ است. شکل هر کاری به محرک و به هدفش وابسته است. و این است که هدف‌ها به رابطه‌ها شکل می‌دهند و دوستی‌ها و دشمنی‌ها، رفت و آمدها، اتفاق‌ها و بخشش‌ها و زیارت‌ها و دیدارها، همه با این هدف می‌خوانند. و با این دید همراه هستند.

### زمینه‌سازی

پس از رسیدن به آشنایی و دوستی، نوبت زمینه‌سازی و ایجاد آمادگی است آخر آنها که خود را از حرف‌ها و مطالعه‌ها انباشته کرده‌اند و پرخورده‌اند، باید از آن همه خالی بشوند و از امتلای ذهنی نجات بیابند. معده‌های انباشته را نمی‌توان به غذا بست، که هم غذا ضایع می‌شود و هم معده‌ها می‌ترکند. آنها که خود را انبار کرده‌اند، اگر به آنها چیزی بدهی، به آنها و به داده‌ها ظلم کرده‌ای، چون نه این‌ها جذب می‌کند و نه آنها هضم می‌شوند و حتی غرور و افتخار و یا درگیری و بحث‌های بی‌حساب به وجود می‌آورند. مادامی که ظرف‌ها را پاک نکرده‌ای، نمی‌توانی در آنها چیزی بریزی که مسمومیت می‌آفرینی و بیماری بار می‌آوری آنها که آگاهند، پیش از آن که در کاسه‌ها شیر بریزند، کاسه‌ها را پاک می‌کنند و ذهن‌ها را آماده می‌سازند. بعضی‌ها واقعا تشنه هستند و خالی هستند و طالب هستند، این‌ها را معطل نباید کرد که می‌میرند. و بعضی‌ها کاملاً پرخورده‌اند و باید با مسهل و استفرغی پذیرایی‌شان کرد وگرنه می‌ترکند.

ایران عرضه

مرجع نمونه سوالات

آزمون های استخدامی

به همراه پاسخنامه تشریحی

خدمات ایران عرضه:

- ارائه اصل سوالات آزمون های استخدامی
- پاسخنامه های تشریحی سوالات
- جزوات و درسنامه های آموزشی

برای دانلود رایگان جدیدترین سوالات استخدامی مسئولیت و سازندگی، اینجا بزنید

برای دانلود رایگان منبع این جزوه، کتاب مسئولیت و سازندگی، اینجا بزنید

«انتشار یا استفاده غیر تجاری از این فایل، بدون حذف لوگوی ایران عرضه مجاز می باشد»

